

گوید عفان بن مسلم از حماد بن زید از هشام از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است * بزرگان می گفتند مسلمان کسی است که در مقابل درم و دینار مسلمان باشد. گوید بکار بن محمد، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * محمد بن سیرین در دکان من می آمد مردانی هم برای خرید کالا می آمدند و من کالاها را بر آنان عرضه می داشتم و محمد به ایشان می گفت اگر می خواهید این کالا را برای شما تا حیاط تیمچه بیاورم، و برای آنان این کار را می کرد.

گوید بکار بن محمد از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * محمد بن سیرین هرگاه چیزی را پیش خرید می کرد آن را وزن می کرد و می نوشت و چون می خواست پرداخت کند با همان واحد آن را وزن می کرد و به طلبکار و صاحب کالا می داد و می گفت وزن کم و زیاد می شود.

گوید محمد بن صلت، از ابو کدینه، از عبدالله بن عون ما را خبر داد که می گفته است * هرگاه درمهای ناسره و نبره به دست محمد بن سیرین می رسید کنار می گذاشت و با آن چیزی نمی خرید و روزی که درگذشت پانصد درم ناسره و نبره در خانه اش مانده بود.

گوید کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * به کوفه آمدم و می خواستم پارچه بخرم پیش محمد بن سیرین که در آن هنگام در کوفه بود رفتم و درباره قیمت با او به توافق رسیدم، او هر چیز را که به من می فروخت می پرسید راضی هستی؟ می گفتم آری و این گفته خود را سه بار تکرار می کرد سپس دو مرد را فرامی خواند و آنان را بر معامله گواه می گرفت و سپس می گفت پارچه ات را از این جا ببر، و محمد بن سیرین با این درمهای حجاج دادوستد نمی کرد و چون پارسایی او را دیدم هرچه را که می خواستم و او داشت از او خرید می کردم حتی بقچه و لفاف پارچه را از او می خریدم.

گوید حسن بن موسی، از ابو هلال ما را خبر داد که می گفته است * محمد بن سیرین را دیدم از خانه بیرون می آمد درحالی که ردای خود را بر گردن حمایل کرده بود و آن را بر دوش خود گره زده بود و با همان حال در مسجد می نشست.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از یحیی بن عتیق از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن جبیر در این سرزمین بیمناک بود که چه کارها کرده است و سپس به مکه رفت و برای مردم فتوا می داد.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از یحیی بن عتیق از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است * خوش ندارد که به هنگام پرداخت زکات با عامل زکات شرط کند و رشوه گرفتن در داوری را خوش نمی دارد و می گفته است مقصودم این است که برای قضاوت و حکم کردن مزد گرفته شود.

گوید عفان بن مسلم، از معاذ از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز برای حسن بصری چیزی فرستاد، حسن پذیرفت و برای محمد بن سیرین فرستاد و پذیرفت.

گوید عفان از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است * هشام بن حسان پسران خود را ختنه کرد و سرگشتگان خاندان مهلب را دعوت کرد، به محمد بن سیرین گفتند می بینی که هشام بن حسان چه می کند؟ محمد دوبار گفت بر او طعنه مزیند.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از غالب ما را خبر داد که می گفته است * پیش محمد رفتم درباره مزاج و وضع جسمی خود سخن گفتم، درباره هشام بن حسان از او پرسیدم، گفت دیشب در گذشته است مگر تو نفهمیدی؟ من انا لله گفتم و محمد خندید.

گوید مسلم بن ابراهیم از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می گفته است * محمد بن سیرین را دیدم که چون وضو می گرفت و پاهای خود را می شست آب وضوی او تا عضله ساق پایش را فرا می گرفت.

گوید مسلم از قره بن خالد ما را خبر داد که می گفته است * محمد بن سیرین را دیدم که با جامه خویش مسجد - سجده گاه - خود را خاکروبی می کرد.

گوید فضل بن دکین و مسلم هر دو گفتند قره برای ما نقل کرد که * نقش انگشتری محمد بن سیرین کنیه او یعنی ابوبکر بود.

گوید روح بن عباده هم از گفته هشام ما را خبر داد که می گفته است * نقش انگشتری محمد بن سیرین کنیه او یعنی ابوبکر بود.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از هشام ما را خبر داد که می گفته است * نقش انگشتری محمد بن سیرین همانگونه بود.

گوید عفان بن مسلم، از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می گفته است * بر انگشت محمد بن سیرین حلقه یی سیمین دیدم و او انگشتری خود را در دست چپ می داشت.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از گفته ابن عون ما را خبر داد که می گفته است

* هنگامی که محمد بن سیرین پیش ابن هبیره رفت همراهش بودم، همینکه هنگام نماز فرا رسید، به من گفت جلو برو و با ما نماز بگذار - پیشنهاد باش - من چنان کردم، ابن عون می‌گفته است با خود گفتم کاری را انجام دادم که محمد بن سیرین انجام دادن آن را خوش نمی‌دارد، این موضوع را به او گفتم و افزودم مگر نمی‌گفتی کسی جز آنکه قرآن را جمع کرده است - بیش از دیگران قرآن حفظ است - نباید پیشنهاد شود؟ گفت من از این جهت خوش نمی‌دارم جلو بیفتم که در آن صورت مردم خواهند گفت محمد پیشنهادی می‌کند. گوید محمد بن عبدالله از گفته ابن عون از گفته خود محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است * لگد کردن و ایجاد زحمت برای مردم را به منظور جلورفتن در صفهای نماز خوش نمی‌داشته‌اند و برخی از مردم می‌گویند محمد بن سیرین اینگونه رفتار می‌کند و حال آنکه من کتف و زانوی مردم را لگد نمی‌کنم ولی چنان است که چون می‌آیم کسی مرا می‌شناسد و راه می‌گشاید و جلو می‌روم، همچنین دیگری می‌شناسد و برای من راه می‌گشاید و بدینگونه جلو می‌روم.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت * مسجد محمد بن سیرین و برادرش انس و خواهرش حفصه را در خانه سیرین دیدم که با فرش پنبه‌یی - زیلو - فرش بود و نه کسی و نه کودکی آن جا قدم نمی‌گذاشت.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از حبیب بن شهید از ثابت بنانی ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که حسن بصری متواری بود یکی از دخترانش درگذشت، پیش او رفتم گفت چنین و چنان کنید و امید داشتم به من دستور دهد که بر پیکرش نماز بگذارم ولی حسن گفت هنگامی که جنازه‌اش را بیرون آوردید به محمد بن سیرین بگویید بر او نماز بگذارد.

گوید عمرو بن عاصم از محمد بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * از محمد بن سیرین شنیدم می‌گفت هنگامی که مردی شده بودم خودم را با کشتن شتر نر بزرگی عقیقه کردم.

گوید ابواسامه از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن سیرین را دیدم که طبلسان می‌پوشید، در زمستان عبای سپید و عمامه سپید و پوستین می‌پوشید. گوید عمرو بن عاصم از سلیمان بن مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است * محمد بن سیرین را دیدم که جامه‌های یمنی و طبلسان و عمامه می‌پوشید.

گوید یحیی بن خلیف، از ابوخلده ما را خبر داد که می‌گفته است * محمد بن سیرین را دیدم که عمامه سپید چسبانی بر سر داشت و دنباله آن را از پشت سر آویخته بود.

گوید عمرو بن عاصم از ابوالاشهب ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن محمد بن سیرین جامهٔ کتانی دیدم.

گوید معن بن عیسی از محمد بن عمرو از گفتهٔ محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است * از انس بن مالک دربارهٔ خضاب کردن حضرت ختمی مرتبت پرسیدم، گفت آن حضرت به آن اندازه موی سپید نداشتند که نیازمند خضاب باشند ولی ابوبکر با حنا و کتم خضاب می‌بست، ابن سیرین می‌گفته است از آن پس من با حنا و کتم خضاب می‌بندم. گوید یحیی بن خلیف بن عقبه از گفتهٔ ابوخلده ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن سیرین را دیدم که با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید مسلم بن ابراهیم، از گفتهٔ ابوکعب ما را خبر داد که می‌گفته است * محمد بن سیرین به کفش دوز و پینه‌دوز هرگاه می‌خواست کفش او را بدوزد یا پینه زند می‌گفت نخها را با آب دهان خود خیس نکند.

گوید معن بن عیسی از محمد بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن سیرین را دیدم که موهای سبیل خود را بدان‌گونه که بعضی از مردم کوتاه می‌کنند کوتاه نمی‌کرد. گوید عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از حمید ما را خبر داد که می‌گفته است * محمد بن سیرین به سُوید پدر محفوظ دستور داد برای او حله‌یی یمنی فراهم آورد که پیکرش را در آن کفن کنند.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * وصیت ابن سیرین چنین بود: محمد بن سیرین به فرزندان و افراد خانوادهٔ خود سفارش می‌کند که از خدا بترسند و کدورت‌های میان خویش را اصلاح کنند و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کنند اگر مؤمن هستند و ایشان را به آنچه ابراهیم علیه‌السلام و یعقوب پسران خود را سفارش فرموده‌اند سفارش می‌کند که «ای پسران من! همانا که خداوند برای شما دین را برگزیده است و نباید که شما بمیرید مگر آنکه مسلم و گردن نهاده - به آیین خدایی باشید»^۱ و آنان را وصیت می‌کند که برادری با انصار را و اینکه دوستان ایشان در دینداری باشید رها نکنند.

۱. آیهٔ بکصد و سی و دوم، سورهٔ دوم - بقره.

و بیهوده مدعی نشوند که از انصار و نژادگان ایشانند که پاکدامنی و راستی بهتر و ماندگارتر از زنا و دروغ است، و اگر برای من حادثه‌یی پیش آمد - درگذشتم - درباره آنچه از من باقی بماند همین چیزهایی است که وصیت کرده‌ام، مگر آنکه آن را تغییر دهم - در آن تجدید نظر کنم.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت پدرم از گفته پدرش یعنی عبدالله پسر محمد بن سیرین برای ما نقل کرد که می‌گفته است * هنگامی که ضمانت پرداخت وام پدرم را کردم پدرم گفت یعنی به صورت تمام و کمال؟ گفتم آری، پدرم برای من دعای خیر کرد.

گوید بکار بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله پسر محمد بن سیرین سی هزار درم وام پدر خود را پرداخت کرد، و عبدالله نمرود تا آنکه اموال او به سیصد هزار درم یا حدود آن رسید.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از ایوب، از محمد بن سیرین ما را خبر داد * که دستور می‌داده است برای پیراهن میت بندک‌هایی بگذارند و بر یکدیگر ببندند.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از هشام از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است * برای کفن او بندک بگذارند ولی بر یکدیگر نبندند و پیوسته نسازند، ایوب - که روایت پیش را نقل کرده است - می‌گفته است من بندکهای پیراهن - کفن - محمد را بستم.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * محمد بن سیرین به روز جمعه‌یی درگذشت، ایوب و ابن عون او را غسل دادند و نمی‌دانم چه کسان دیگری همراهشان بوده‌اند.

گوید معن بن عیسی از محمد بن عمرو و هم از گفته هُشَیم از منصور مرا خبر دادند که می‌گفته‌اند * محمد بن سیرین به سال یکصد و ده هجری صد روز پس از مرگ حسن بصری درگذشت، و بکار بن محمد ما را خبر داد که محمد بن سیرین در هشتاد و چندسالگی درگذشته است.^۱

۱. حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء ج ۲، صص ۲۹۰-۲۹۳، شرح حال ابن سیرین را به تفصیل آورده است.

مَعْبَد بن سیرین

او از محمد بن سیرین و دیگر برادرانش بزرگتر و محدثی مورد اعتماد بوده و حدیثهایی روایت کرده و از پسر ابوسعید خدری حدیث شنیده است.

گوید بکار بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * معبد و انس دو پسر سیرین و عمره و سوده دو دختر او از کنیز فرزندان انس بن مالک متولد شدند، انس بن مالک پس از آنکه آن کنیز پسری به نام معبد و دختری به نام ام حرام برای او آورد از او کناره گرفت و سپس او را به همسری سیرین در آورد.

یحیی بن سیرین

او برادر پدر و مادری محمد بن سیرین است و صفیه مادر ایشان است. گوید، بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت: * به من خبر رسیده است که سیرین پسران خود را پیش ابوهریره فرستاد و چون پیش او رفتند پسرش یحیی از دیگران بیشتر حدیث حفظ داشت و ابوهریره به همین سبب به او کنیه ارزانی داشت، یحیی محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است و پیش از محمد بن سیرین در جرجرایا در گذشته است و گورش آنجاست.

گوید حفص بن غیاث از گفته عاصم احوال، از گفته حفصه دختر سیرین ما را خبر داد که می گفته است: * انس بن مالک از من پرسید یحیی بن سیرین با چه بیماری بی درگذشت؟ گفتم با طاعون مرد، انس گفت طاعون برای هر مسلمانی چون شهید شدن است.

انس بن سیرین

کنیه اش ابو حمزه است، نام و کنیه او نام و کنیه انس بن مالک است، حماد بن زید در یک حدیث کنیه او را ابو موسی دانسته است، انس مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

گوید، سعید بن عامر از گفته اسماء بن عبید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است: * هنگامی که زاده شده ام مرا پیش انس بن مالک برده اند و او نام و کنیه

خودش را بر من نهاده است.

گوید خالد بن خدّاش، از حماد بن زید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * من یک سال باقی مانده از خلافت عثمان بن عفان زاده شده‌ام.

گوید عمرو بن عاصم از ابو عوّام، از قتادة ما را خبر داد که می‌گفته است: * عبدالله بن زبیر انس بن مالک را به امارت بصره گماشت^۱ او وابسته خود انس بن سیرین را فرا خواند و به کارگزاری بر اُبّله گماشت^۲، گوید انس بن سیرین به انس بن مالک گفت آیا می‌خواهی مرا به گرفتن خراج از بازرگانان بگماری؟ انس بن مالک گفت آیا به نامه عمر بن خطاب در این باره راضی خواهی شد؟ و آن نامه را برای او بیرون آورد که عمر در آن نبشته بود باید از بهره بازرگانان مسلمان از هر چهل درم یک درم و از بازرگانان اهل ذمه از هر بیست درم یک درم و از بازرگانان مردمی که در حال جنگ با مسلمانان هستند از هر ده درم یک درم گرفته شود.^۳

گوید انس بن سیرین پس از محمد بن سیرین در گذشته است.

ابونضرة

نامش منذر و پسر مالک پسر قُطعة است، او از افراد خاندان عَوْقه است که از شاخه‌های قبیله عبدالقیس است، او که محدثی پرحدیث بوده به خواست خدا مورد اعتماد است هر چند که همگان به حدیث او حجت نمی‌آورده‌اند.

یحیی بن سعید قَطّان از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است سلیمان تیمی و ابن عون برای تسلیت‌گویی در سوگ مادرم پیش من آمدند، سلیمان می‌گفت ابونضرة برای ما چنین حدیث کرده است، ابن عون گفت من ابونضرة را دیده‌ام ولی سلیمان می‌گفت من او را ندیده‌ام. گوید مسلم بن ابراهیم از خالد بن حرمله پدر حرمله بن خالد که پسر عموی ابونضرة

۱. در منابع دیگری که در دسترس این بنده بود موضوع امارت انس بن مالک بر بصره نیامده است، زامباور هم نام او را در امیران بصره نیاورده است.

۲. اُبّله: شهری کهن در کنار رود دجله و چهار فرسنگی بصره که به روزگار عبدالله بن زبیر انس بن سیرین به حکومت آن گماشته شده است، برای آگهی بیشتر به مقاله مفصل آقای علی رفیعی در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی مراجعه فرمایید.

۳. برای آگهی بیشتر در این باره به نامه‌های شماره ۳۶۸ بم و ۳۶۸ بس در وثائق ص ۳۸۱ ترجمه این بنده مراجعه شود.

است ما را خبر داد که می‌گفته است: * مؤثره دختر اربک برای من نقل کرد که ابونضرة همراه همسر خویش زینب برای جهاد به خراسان رفته است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از صالح بن راشد ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابونضرة را دیدم که ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید عمرو بن عاصم از ابواشهب ما را خبر داد که می‌گفته است: * گاهی می‌دیدم که ابونضرة ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید مسلم بن ابراهیم، از صالح بن راشد ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر سر ابونضرة عمامه سیاه دیدم.

گوید عفان بن مسلم و مسلم بن ابراهیم هر دو از گفته مهدی بن میمون ما را خبر دادند که می‌گفته است: * هنگامی که ابونضرة مرد حسن بصری را دیدم که همراه ما و درحالی که پیش‌نماز بود بر جنازه ابونضرة نماز گزارد، و سپس نماز ظهر فرا رسید حسن بصری همچنان در گورستان پیش‌نمازی ما را برعهده گرفت و گویی هیچ گوری از سمت چپ و راست وجود ندارد و پرده‌یی - برای خاک‌سپاری ابونضرة - کشیده نشده است، - جواز اقامه نماز واجب در گورستان - گوید ابونضرة در حکومت عمر بن هبیره بر بصره درگذشت.

سعد بن هشام بن عامر انصاری

گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید از علی بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است از زرارة بن اوفی و حسن بصری و ابونضرة شنیدم که از سعد بن هشام بن عامر انصاری حدیث نقل می‌کنند که می‌گفته است: * پیش عایشه رفتم و نسب خود را برای او بازگو کردم، پرسید تو پسر همان کسی هستی که در جنگ احد کشته شده است؟ گفتم آری، گفته‌اند که سعد بن هشام ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

علقمة بن عبدالله مزنی

محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث بوده است و به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشته است.

بکر بن عبدالله مزنی

او برادر علقمه نیست محدثی مورد اعتماد و امین و استوار و پرحديث و فقیه و سخن او حجت بوده است، او برادری مادری داشته که نامش خطاب و پسر جبیر بن حیه ثقفی بوده است.

گوید موسی بن اسماعیل از گفته معتمر ما را خبر داد که می گفته است * پدرم می گفت حسن بصری گزیده تر پیرمرد و بکر بن عبدالله گزیده تر جوانمرد بصره اند. گوید مسلم بن ابراهیم از گفته عبدالله پسر بکر ما را خبر داد که می گفته است خواهرم ام عبدالله دختر بکر مرا خبر داد که از پدر شنیده که می گفته است * بر خود واجب کرده ام که اگر بشنوم مردمی درباره قدر سخن می گویند برخیزم و دو رکعت نماز بگذارم. گوید مسلم بن ابراهیم از گفته عبدالله پسر بکر بن عبدالله مزنی ما را خبر داد که می گفته است * ابو عبدالله از پدرم مرا خبر داد که در عرفات در حال وقوف بوده و گریسته و گفته است اگر نه این است که من هم میان ایشان در عرفات وقوف کرده ام می گفتم که آمرزیده شده اند.

گوید عفان بن مسلم، از مرجی بن وادع، از غالب قطان ما را خبر داد که می گفته است * بکر بن عبدالله می گفته است، از سخن گفتنی که اگر آن را درست گفته باشی پاداشی نمی بری و اگر نادرست گفته باشی گناه کرده ای، پرهیز کن و این بدگمانی نسبت به برادر مسلمان تو است.

گوید موسی بن اسماعیل از عبدالله بن ابی داود ما را خبر داد که می گفته است * از بکر بن عبدالله مزنی شنیدم می گفت هرگاه کسی با تو همراه می شود و بند کفش او پاره شود و تو به احترام او توقف نکنی تا بند کفش خود را اصلاح کند دوست و همراه او نخواهی بود، و چون برای ادرار کردن بنشیند و تو درنگ نکنی تا از آن کار فارغ نشود دوست و همراه او نخواهی بود، گوید حسن بصری بکر بن عبدالله را جوانمرد بسیار زیرک می نامید. گوید موسی بن اسماعیل، از ابو هلال، از غالب از خود بکر بن عبدالله ما را خبر داد که چون او را برای تفویض مسند قضاوت پیش امیر برده اند گفته است * ای امیر! هم اکنون درباره خودم خبری می دهم و بنگر و دقت کن، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست مرا

آگاهی و دانشی به قضاوت نیست، اگر در این گفته راستگو باشم تو را نشاید که مرا بر قضا بگماری، و اگر دروغگو باشم تو را نشاید که دروغگویی را بر قضا بگماری.^۱

گوید عفان بن مسلم، از معتمر، از حمید طویل از گفته خود بکر بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است: * امیدوارم زندگانی توانگران را داشته باشم و مرگ بی نوایان را، گوید و همینگونه بود، جامه می پوشید و پیش بی نوایان می رفت و با آنان می نشست و گفتگو می کرد و می گفت بی نوایان با این کار شاد و خرسند می شوند.

گوید عفان بن مسلم از گفته معتمر ما را خبر داد که می گفته است: * از پدرم شنیدم می گفت ارزش جامه های بکر بن عبدالله چهار هزار درم بود، گوید مادرش زنی بسیار توانگر بود و شوهری بسیار توانگر داشت و شوهر خوش نمی داشت هیچ یک از تقاضاهای همسرش را رد کند.

گوید عبدالله بن جعفر از عبیدالله بن عمرو از کلثوم بن جوشن ما را خبر داد که می گفته است: * بکر بن عبدالله طیلسانی را به چهار صد درم خرید، خیاط می خواست آن را ببرد و خواست برای مشخص کردن مقاطع بر آن خاک بریزد، بکر به او گفت دست نگهدار و فرمان داد کافور ساییدند و بر آن ریختند.

گوید عمرو بن عاصم از عتبه بن عبدالله عنبری ما را خبر داد که می گفته است: * شنیدم بکر بن عبدالله مزنی در دعای خود چنین می گفت، چنانم و بامداد کرده ام در حالی که آنچه را امید دارم مالک آن نیستم - به دست نیاورده ام - و هرچه را ناخوش می دارم نمی توانم از خود کنار زنم، کارم به دست دیگری است. هیچ بی نوایی از من بی نواتر نیست. سپس می گفت ای آدمی زاد امیدوار باش به امیدی که تو را از مکر خدا در زینهار می ندارد و بترس ترسیدنی که تو را از رحمت خدا نومید نسازد.

گوید عمرو بن عاصم، از ابوشهب ما را خبر داد که می گفته است: * شنیدم بکر بن عبدالله در دعای خویش چنین می گفت «بارخدا یا به فضل خود چنان روزی بی به ما ارزانی دار که سپاس ما را برای تو بیفزاید و نیز نیاز و بی نوایی ما را به درگاه تو فزون دارد و ما را از غیر تو بی نیازی و خویشتن داری دهد.

گوید عفان بن مسلم از ابو هلال ما را خبر داد که چون روز جمعه فرا می رسید مردم

۱. به راستی که باید در همه روزگاران این موضوع در نظر گرفته شود.

برای عبادت بکر به خانه‌اش می‌رفتند و می‌نشستند. بکر می‌گفت از مریض عبادت می‌شود و از سالم زیارت.^۱

گوید ابو ولید هشام طیالسی از ابو عمر زیاد بن ابی مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است * بکر بن عبدالله را دیدم که موهای خود را به رنگ سیاه خضاب می‌بست. گوید مومل بن اسماعیل ما را خبر داد که بکر بن عبدالله به سال یکصد و شش درگذشته است، و از کس دیگری شنیدم می‌گوید به سال یکصد و هشت درگذشته است، و همان گفته در نظر ما استوارتر است.

گوید علی بن محمد، از مبارک بن فضالة ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری در حالی که سوار بر خری بود در تشیع پیکر بکر بن عبدالله شرکت کرد و مردم را دید که از دحام و برای یکدیگر زحمت ایجاد می‌کنند یعنی منتظر فرصت می‌مانند و همینکه به تابوت دست می‌یابند و می‌توانند آن را بر دوش گیرند دیگران را عقب می‌زنند، حسن گفت کیفری که به دست می‌آورند بیش از پاداشی است که به آن برسند.

ابوعبدالله جَسْرِي

جَسْر نام شاخه‌یی از قبیله عنزة است، او محدثی شناخته‌شده و کم‌حدیث بوده و از معقل بن یسار روایت کرده است.

سنان بن سَلْمَة بن محبِق هُدَلِي

محدثی نامور و کم‌حدیث بوده و در پایان حکومت حجاج بن یوسف بر عراق درگذشته است.

برادرش موسی بن سَلْمَة بن محبِق هُدَلِي

کم‌حدیث بوده و از ابن عباس روایت کرده است و قتاده از او روایت کرده است.

۱. ظاهراً منظور کوتاه بودن مدت عبادت است و طولانی بودن مدت زیارت.

عبدالله بن رباح انصاری

محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

گوید سلیمان بن حرب، از اسود بن شیبان سدوسی، از خالد بن سمیر سدوسی ما را خبر داد که می‌گفته است: * عبدالله بن رباح انصاری که انصار به او فقه آموخته بودند به بصره و پیش ما آمد.

عبدالله بن صامت

برادرزاده ابوذر غفاری و دارای کنیه ابونضر و محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

ابوسعید رقاشی

نامش قیس و برده آزاد کرده و وابسته ابوساسان حُضین بن منذر رقاشی است، ابوسعید محدثی کم حدیث بوده و از ابن عباس روایت کرده است.

حکم بن أعرج

از ابن عباس روایت کرده و او را حدیثهایی است.

أنیس

کنیه‌اش ابوغرّیان است، او به هنگام حصارى بودن محمد بن حنفیه همراه او بوده است.

ابولید

نامش لُمَازَة و پسر زبَار اَزْدی و از شاخهٔ جَهْضَمی هاست، از علی علیه السلام حدیث شنیده است، محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

مُورِق بن مُشْمَرَج عَجَلی

کنیه اش ابو معتمر و محدثی مورد اعتماد و عابد بوده است.

گوید عفان بن مسلم، از جعفر بن سلیمان، از معلی بن زیاد ما را خبر داد که می گفته است * مورق عَجَلی می گفت کاری است که بیست سال است در جستجوی آنم و هنوز آن را به دست نیاورده ام و هرگز جستجو کردن آن را رها نمی کنم، از او پرسیدند ای ابو معتمر آن کار چیست؟ گفت سکوت دربارهٔ چیزی که مرا به کار نمی آید و مربوط به من نیست. گوید یحیی بن خلیف بن عقبه، از هشام بن حسان ما را خبر داد که می گفته است * مورق عَجَلی می گفت ده سال است سکوت را آموزش می بینم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از یزید شَنّی اعرج ما را خبر داد که می گفته است * از مورق عَجَلی شنیدم می گفت من کم خشمگین می شوم و گاه سالی بر من می گذرد و خشمگین نمی شوم و بسیار کم است که به هنگام خشم سخنی گویم یا کاری انجام دهم که چون خشم من آرام گیرد بر آن کار و سخن پشیمانی برم.

گوید یحیی بن خلیف از هشام بن حسان از مورق عَجَلی ما را خبر داد که می گفته است * هرگز در حال خشم و غضب سخنی نگفتم که در حال رضا و خشنودی از آن پشیمان شوم.

گوید یحیی بن خلیف از هشام بن حسان از مورق ما را خبر داد که می گفته است * هرگز آکنده از خشم نشدم و بیست یا بیست و چند سال است که حاجتی را از پیشگاه پروردگار می خواهم و هنوز برآورده نفرموده است و من هم از دعا و مسئلت خسته نشده ام.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از هشام بن حسان از حفصه ما را خبر داد که

می‌گفته است: * مورق عجلی پیش ما می‌آمد و می‌پرسیدیم افراد خانواده‌ات چگونه‌اند؟ می‌گفت به خدا سوگند در وفور نعمت هستند.

گوید عفان بن مسلم از جعفر بن سلیمان از هشام، از گفته حفصه دختر سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * مورق عجلی به دیدار ما می‌آمد، روزی پیش ما آمد سلام داد پاسخ دادم او از حال من پرسید و من از حال او پرسیدم و گفتم زن و فرزندان چگونه‌اند؟ گفت در وفور نعمت هستند. گفتم خداوند را که پروردگار تو است ستایش کن، گفت به خدا سوگند بیم داشتم که از تنگدستی از پا در آیند.

گوید عفان از جعفر بن سلیمان از سعید جریری ما را خبر داد که می‌گفته است: * مورق عجلی از کنار انجمن قبیله خود می‌گذشت بر آنان سلام داد و ایشان سلامش را پاسخ دادند، مردی از قبیله به او گفت، همه احوال تو پسندیده است و روبراه است؟ گفت دوست می‌داشتم یک دهم آن چنین می‌بود.

گوید عفان بن مسلم از گفته ابوزید ثابت بن یزید از عاصم از خود مورق ما را خبر داد که می‌گفته است: * سخن ایشان تعریض بوده است.

گوید عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید از یزید اعرج شنی ما را خبر دادند که می‌گفته است: * مردی به مورق عجلی گفت ای ابومعتمر از نفس خویش به تو شکایت می‌کنم که نمی‌توانم نماز بگذارم و روزه بگیرم، مورق گفت چه بد خود را وصف کردی! هرگاه از انجام نیکی ناتوانی از انجام بدی هم خود را ناتوان ساز، که من برای فرار از بدی خوشنود می‌شوم که لحظه‌یی بخوابم.

گوید عفان بن مسلم، از همام بن یحیی از قتاده ما را خبر داد که مورق عجلی می‌گفته است: * برای انسان مؤمن در این دنیا مثلی بهتر از این پیدا نکرده‌ام که همچون کسی است که در دریا بر پاره تخته‌یی قرار گرفته و فریاد خدایا خدایا برداشته است که شاید حق تعالی او را نجات دهد.

گوید کثیر بن هشام از حماد بن سلمه از ابوتیاح از مورق عجلی ما را خبر داد که می‌گفته است: * به روزگاری که مردم از طاعت کردگار کناره می‌گیرند کسی که به طاعت دست می‌یازد چون کسی است که پس از گریز از جنگ دوباره به حمله روی آورد.

گوید یحیی بن خلیف از هشام بن حسان از مورق ما را خبر داد که می‌گفته است: * هیچ‌یک از افراد خانواده‌ام نیست که اگر در مرگ او برای خود خیری ببینم دوست

نداشته باشم که بمیرد!؟

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از جمیل بن مره از مورق ما را خبر داد که می‌گفته است * هیچ‌کس بر روی زمین نیست که اگر در مرگ او برای من ثواب منظور شود مگر اینکه دوست می‌دارم که او بمیرد! حماد می‌گفته است در همان هنگام مادر مورق زنده بوده است.

گوید عفان از معتمر ما را خبر داد که می‌گفته است * پدرم برایم نقل کرد که مورق موهای سر مادرش را برای زدودن شپش و تخم آن بررسی می‌کرد.

گوید سعید بن عامر از ابو محمد موسی ما را خبر داد که می‌گفته است * گاهگاهی مورق پیش برادران خود می‌رفت و درمهایی پیش آنان می‌نهاد و می‌گفت این را تا هنگامی که پیش شما برگردم نگهدارید، و چون از خانه بیرون می‌آمد می‌گفت شما را از آن حلال کردم - به هر مصرفی که می‌خواهید برسانید.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از جمیل بن مره ما را خبر داد که می‌گفته است * مورق در بصره با همیان درم به خانه ما می‌آمد و می‌گفت این را در خانه خود برای من نگهدارید و هرگاه نیازمند شدید آن را هزینه کنید، و دیگر مراجعه نمی‌کرد.

گوید عفان بن مسلم از جعفر بن سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است * یکی از یاران ما می‌گفت مورق بازرگانی می‌کرد و چون سودی می‌برد هنوز هفته نگذشته بود که چیزی از آن پیش او باقی نمی‌ماند، هر دوستی را می‌دید پانصد درم، چهارصد درم، سیصد درم به او می‌داد و می‌گفت این را برای ما پیش خود نگهدار تا هنگامی که نیازمند به آن شویم، پس از آن به دیدار آن دوست می‌رفت و می‌گفت آن را هرگونه که می‌خواهی مصرف کن، اگر دوستی می‌گفت به آن نیازمند نیستم، می‌گفت به خدا سوگند که من هرگز آن را نمی‌گیرم، هرگونه می‌خواهی رفتار کن.

گوید عمرو بن عاصم کلابی از قریش بن حیان از گفته بانویی به نام میمونه دختر مدعور ما را خبر داد که می‌گفته است * مورق عجلی به خانه ما آمد - از کنار خیمه‌های ما گذر کرد - یکی از غلامان ما برای او تخم مرغ در دیگ کوچکی پخت، مورق از او پرسید این دیگچه چیست؟ گفت پیش من گرو است، مورق گفت آیا می‌توانی خودت این تخم مرغت را بخوری و مرا از آن بی‌نیاز کنی؟ میمونه می‌گفته است مورق را خوش نیامد که غلام دیگچه گروی را مورد استفاده قرار داده بود.

گوید عفان بن مسلم، از مهدی بن میمون از غیلان بن جریر، از مورق عجلی، ما را خبر داد که مباحه کاری را به صورت ده یازده یا ده دوازده خوش نمی داشته و آن را مکروه می شمرده است.^۱

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید از غیلان بن جریر ما را خبر داد که می گفته است * حجاج بن یوسف مورق را زندانی کرد، مطرف مرا دید و گفت درباره دوست خود چه کردید؟ گفتم همچنان زندانی است، گفت بیا برای او دعا کنیم، مطرف دعا کرد و ما آمین گفتیم، شامگاه همان روز حجاج از اندرونی بیرون آمد و به مردم بار داد و مردم پیش او آمدند از جمله کسانی که آمدند پدر مورق بود، حجاج پاسداری را فراخواند و گفت این پیرمرد را با خود به زندان ببر و پسرش را به او بسپار، گفته اند مورق به روزگار امیری عمر بن هبیره بر عراق در گذشته است.

ابومجلز

نامش لاحق و نام پدرش حُمَید و سدوسی است، محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است و به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز و پیش از حسن بصری در گذشته است.

عبدالملک بن یعلی لیشی

او پیش از حسن بصری قاضی بصره بوده و به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز در گذشته است.

غزوان بن غزوان رقاشی

مردی نیکوکار و فاضل و عابد بوده است.

۱. کلمه های ده یازده و ده دوازده به همین صورت در متن حدیث آمده است که نشانی از نفوذ واژه های فارسی در قرن اول هجری به زبان عربی و متون احادیث است.

گوید عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از ثابت از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * غزوان نمی‌خندیده است، ابوموسی اشعری به او گفته است ای غزوان! مرا خبر رسیده است که تو نمی‌خندی، غزوان پاسخ داده است آری آه آه با این حالت چه کنم.

گوید ربیع بن ابراهیم، از سلام بن ابی مطیع از یونس بن عبید ما را خبر داد که می‌گفته است * غزوان رقاشی فراوان از روی قرآن قرآن می‌خواند، مادری فرتوت از دوره جاهلی داشت، مادر روزی او را گفت ای غزوان آیا نشانی از شتری که در دوره جاهلی گم کرده‌ایم در این قرآن نمی‌بینی؟! غزوان بدون آنکه ناراحت شود و بدون آنکه در سخن درستی کند گفت مادر جان! به خدا سوگند که در این کتاب وعده پسندیده و نیکو می‌یابم.

گوید یحیی بن راشد، از عثمان بن عبدالحمید رقاشی ما را خبر داد که می‌گفته است * از پیرمردان قبیله خویش شنیده‌ام که می‌گفتند غزوان چهل سال خنده نکرد، و چون غزوان به جهاد می‌رفت، هنگامی که همسفران و دوستان غزوان برمی‌گشتند مادر غزوان به استقبال آنان می‌رفت و از ایشان می‌پرسید آیا غزوان را می‌شناسید - از او خبری دارید؟ آنان می‌گفتند ای پیرزال عزیز، غزوان سالار و سرور مردم است.

علاء بن زیاد

بن مطر بن شریح عدوی، از خاندان عدی بن عبد منات بن اد بن طانجه بن الیاس بن مضر است، محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از اسحاق بن سوید، از گفته خود علاء بن زیاد ما را خبر داد که می‌گفته است * پدرش زیاد بن مطر وصیت کرده و گفته است اگر مرگ من فرا رسید بنگرید که فقیهان مردم بصره شما را به چه چیزی فرمان می‌دهند همان را به کار بندید، گوید از فقیهان پرسیدیم درباره وصیت او به یک پنجم اموالش توافق کردند.

گوید فضل بن دکین، از ابوخلده ما را خبر داد که می‌گفته است * علاء بن زیاد را می‌دیدم که موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید علاء بن زیاد به روزگار امارت حجاج بن یوسف بر عراق در گذشته است.

حَنْظَلَةُ بْنُ سَوَادَةَ

او علی علیه السلام را در حالی که موی ریش خود را با رنگ زرد خضاب فرموده بوده دیده است.

رُفِيعٌ

پدر کبیر بن رفیع است و از علی که خدایش از او خشنود باد حدیث شنیده است.

عُمَرُ بْنُ جَاوَانَ

یکی از افراد خاندان سعد بن زید منات بن تمیم است، گوید ابو عوانه در حدیث خود نام او را به صورت عمرو آورده است.

ابونعامه حنفی

نامش قیس و نام پدرش عبایه است، جریری و کهمس از او روایت کرده‌اند.

ابونعامه سعدی

نامش عبدربه است، ایوب و حماد بن سلمه و شعبه از او روایت کرده‌اند.

ابونعامه سعدی

او از خاندان سعد بن زید منات بن تمیم است، نامش عوف و نام پدرش قیس بن حصین بن یزید است، او پسر عموی عتبی بن ضمیره بن یزید است.

ابومصعب مازنی

نامش هلال و نام پدرش یزید است و از ابوهریره روایت کرده است.

ابوحبره ضبعی

نامش شیخه و نام پدرش عبدالله است، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده و کم حدیث بوده است.

ابوالملیح هذلی

نامش عامر و پسر اسامة بن عُمیر است، محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است، ایوب و جز او از ابوالملیح روایت کرده اند و به سال یکصد و دوازده در گذشته است. گوید مردی از فرزندان ابوملیح مرا خبر داد که ابوملیح یک سال یا حدود یک سال پیش از حسن بصری در گذشته است و حسن در تشییع جنازه او حاضر بوده است.^۱ گوید عفان بن مسلم، از وهیب، از ابن عون از گفته خود ابوملیح ما را خبر داد که او کارگزار اُبَلّه بوده و در نماز جمعه بصره حاضر می شده است. گوید یزید بن هارون، از عقبه بن ابی صهباء، از عالیہ قیسی ما را خبر داد که می گفته است: * ابوملیح وصیت کرده است که ایشان پس از مرگ او موهای سبیلش و ناخن هایش را کوتاه کنند.

یزید بن هرمز فارسی

برده آزاد کرده و وابسته دوسی ها و به روز جنگ حره فرمانده بردگان آزاد کرده و

۱. با توجه به این موضوع که به گفته ابن سعد مرگ حسن بصری به سال یکصد و ده بوده است، یکی از این دو روایت است.

وابستگان بوده است، یزید بن هرمز آن شاءالله مورد اعتماد بوده است.

عُمَيْرُ بْنُ اسْحَاقَ

از مردم مدینه بوده که به بصره کوچ کرده و آن جا ساکن شده است، محدثان بصره همچون ابن عون و جز او از عمیر بن اسحاق روایت کرده‌اند و هیچ کس از مردم مدینه از او چیزی روایت نکرده است، عمیر بن اسحاق گاهی از ابوهریره و جز او روایت کرده است. گوید، رَوْحُ بْنُ عِبَادَةَ، از ابن عون، از عُمَيْرُ بْنُ اسْحَاقَ ما را خبر داد که می‌گفته است آن گروه از یاران حضرت ختمی مرتبت که محضرشان را درک کرده‌ام بیشتر از آن گروهی بودند که پیش از من درگذشته‌اند و هرگز مردمی را آسان‌گیرتر و خوش‌روش‌تر از آنان ندیده‌ام.

ابویزید مدنی

از مردم مدینه بوده و به بصره کوچ کرده است، عوف و دیگر محدثان بصره از او روایت کرده‌اند و او از ابن عباس و جز او روایت کرده است.

معاویة بن قره بن ایاس

بن هلال بن رثاب بن عبید بن سواءه بن ساریه بن ذبیان بن ثعلبة بن سلیم بن اوس بن مَرَبِنَةَ، کنیه‌اش ابویاس و محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است. گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از خالد حذاء ما را خبر داد که می‌گفته است * از معاویة بن قره پرسیدند پسرت چگونه است؟ گفت چه نیکو پسری است کار دنیای مرا کفایت کرده و مرا برای آخرت خودم آسوده‌بال ساخته است.

عبدالله بن بُرَیدَةَ

بن حُصَیبِ اسلمی.

گوید یعقوب بن ابراهیم بن کثیر عبدی، از گفته ابو تمیله یحیی بن واضح، از ریح بن هلال طایی، از گفته خود عبدالله بن بریده ما را خبر داد که می گفته است * سه سال از خلافت عمر گذشته بوده است که من زاده شده‌ام، گوید عبدالله و برادرش سلیمان همزاد بوده و یک بار زاده شده‌اند، عبدالله بن بریده می گفته است پدرم پیش عمر نشسته بوده است که یکی از غلامان ما پیش او رفته و گفته است پسری برای تو زاده شد، پدرم گفته است تو آزادی، سپس غلام دیگری پیش پدرم رفته و گفته است، پسری برای تو زاده شد، پدرم گفته است فلانی پیش از تو این مژده را آورد، غلام گفته است این پسر دیگری است، عمر بن خطاب به پدرم گفته است و این یکی را، یعنی این غلام را هم آزاد کن.

گوید یعلی بن عبید، از صالح بن حیان ما را خبر داد که کنیه عبدالله بن بریده ابو سهل بوده است و گفته‌اند که او از پدرش بریده و از عبدالله بن عمر روایت کرده است.

برادرش سلیمان بن بریده

بن حُصَیب اسلمی، از پدرش روایت کرده است، و کعب گفته است اهل نظر می گویند سلیمان از برادرش بیشتر مورد اعتماد و دارای حدیثهای استوارتری بوده است.

یوسف بن مهران

محدثی مورد اعتماد بوده و از ابن عباس روایت کرده است.

گوید عفان از حماد بن زید، از علی بن زید ما را خبر داد که از یوسف بن مهران یاد کرده و گفته است * مرتبه حفظ او در حدیث همسنگ حفظ عمرو بن دینار بوده است.

ابوجلد جونی

جَوْن نام شاخه‌یی از قبیله اَزْد است، نامش جیلان و نام پدرش قَرْوَة و محدثی مورد اعتماد بوده است.

گوید موسی بن اسماعیل از گفته ابان، از ابو عمران ما را خبر داد که می گفته است

* ابو جلد کتاب‌ها را می‌خواند - ظاهراً یعنی کتابهای اهل کتاب را می‌خوانده است.
گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید از گفته میمون بن مهران دختر ابو جلد ما را خبر داد که
می‌گفته است * پدرم هر هفت روز یک بار قرآن را ختم می‌کرد و تورات را در هر شش
روز یک بار ختم می‌کرد، تورات را با دقت و نگریستن به خطوط آن می‌خواند، روزی که
تورات را ختم می‌کرد مردم گرد می‌آمدند و می‌گفت گفته می‌شود که به هنگام ختم تورات
رحمت نازل می‌شود.^۱

ابو حسان اَعْرَج

نامش مُسَلِم و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

ابو سلیل قیسی

نامش ضَرِیب و نام پدرش نُقَیر و از قبیله قیس بن ثعلبه و ان شاء الله محدثی مورد اعتماد بوده
است.

بشیر بن کعب عدوی

ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

بشیر بن نهیک سدوسی

محدثی مورد اعتماد بوده است، از ابوهریره و بشیر بن خصاصیّه روایت کرده است.
گوید عفان بن مسلم از یحیی بن سعید قطّان از عمران بن حُدیر از ابومجلز از گفته
خود بشیر بن نهیک ما را خبر داد که می‌گفته است * کتاب خود را که احادیث را در آن

۱. به راستی که این بیش و دقت درخور توجه است و نشانی از روشن بینی است.

نوشته بودم پیش ابوهریره بردم و بر او خواندم و گفتم درست است که این‌ها را از تو شنیده‌ام؟ گفت آری.

خالد بن سمیر^۱

ابوجوزاء ربعی

گوید، عفان بن مسلم، از سعید بن زید، از عمرو بن مالک نُکری ما را خبر داد که می‌گفته است * نام ابوجوزاء اوس و نام پدرش خالد ربعی بوده است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از مسمر بن ریان ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوجوزاء ربعی را دیدم که موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید مسلم بن ابراهیم، از یحیی بن عمرو بن مالک نُکری ما را خبر داد که می‌گفته است * پدرم برایم نقل کرد که ابوجوزاء هرگز چیزی را لعن و نفرین نکرد و هرگز خوراکی را که نفرین شده باشد نخورد و چنان بود که به خدمتگزار خود در هر ماه یکی دو درم اضافه می‌پرداخت که به هنگام تأثیر گرمای آتش تنور نان و خوراک را نفرین نکند.

گوید مسلم بن ابراهیم، از یحیی بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * از پدرم شنیدم که می‌گفت ابوجوزاء از پاک‌پوش‌ترین و بی‌آلایش‌ترین ایشان بود تا آن‌جا که برای نماز دو جامه جداگانه داشت و برای آبریزگاه جامه‌ی جداگانه، پس از آن بر تن او دو جامه از پارچه‌های بافت مرو دیدم و پرسیدم ای ابوجوزاء! این چه حالت است؟ گفت در کار نگریستم و متوجه شدم آسان‌تر از آن است که می‌پنداشته‌ام.

گوید مسلم بن ابراهیم، از یحیی بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * از پدرم شنیدم که ابوجوزاء می‌گفته است اگر خانه‌ام انباشته از خوکان و بوزینگان شود برایم دوست‌داشتنی‌تر از آن است که با مردی از اصحاب اهواء - کسانی که در پی جدال و علت‌تراشی هستند - همسایه باشم.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از عمرو، از گفته خود ابوجوزاء ما را خبر داد که

۱. هیچگونه توضیحی در متن نیامده است.

ضمن گفتگو دربارهٔ اصحاب اهواء می‌گفته است سوگند به کسی که جان من در دست اوست اگر خانه‌ام انباشته از خوکان و بوزینگان شود و آنان در خانه‌ام همسایه من باشند برای من دوست‌داشتنی‌تر است که مردی از آنان همسایه‌ام باشد.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از عمرو از گفتهٔ خود ابو جوزاء ما را خبر داد که می‌گفته است: * هرگز چیزی را نفرین نکردم و چیز نفرین شده نخوردم و هرگز با کسی ستیز نکردم.

گوید عارم بن فضل از سعید بن زید، از عمرو بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو جوزاء هرگز چیزی را نفرین نکرد و هرگز خوراک نفرین شده نخورد و هرگز سخن مردی را تکذیب نکرد و هرگز بر دکان‌ها نشست.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از عمرو بن مالک از گفتهٔ خود ابو جوزاء ما را خبر داد که می‌گفته است: * دوازده سال همسایه میان خانهٔ ابن عباس بودم و هیچ آیه از قرآن باقی نماند مگر اینکه از او دربارهٔ آن پرسیدم، گفته‌اند ابو جوزاء همراه عبدالرحمان بن محمد بن اشعث قیام کرد و در جنگهای دیر جماجم به سال هشتاد و سه کشته شد.

عبدالله بن غالب

گوید، مسلم بن ابراهیم از قاسم بن فضل ما را خبر داد که می‌گفته است: * عبدالله بن غالب را دیدم که همراه چهل مرد که کفن پوشیده و بر خود حنوط افشانده بودند و هریک شمشیری و سپری همراه داشتند پیش ابن اشعث آمدند، ابن اشعث در گوشه‌یی روی میزی آهنین نشسته بود، عبدالله بن غالب از منبر بالا رفت و به او گفت دست دراز کن و بگو با چه شرطی با تو بیعت کنیم؟ ابن اشعث گفت بر مبنای کتاب خدا و سنت رسولش، او دست بر دست ابن اشعث کشید و سپس سپر را کنار انداخت و گفت به خدا سوگند که امروز و در این جنگ میان خود و مردم شام سپر قرار نمی‌دهم، گوید او چندان جنگ کرد تا کشته شد.

عقبه بن عبدالغافر

کنیه‌اش ابونهار ازدی و از خاندان عوذ است.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از گفته سلیمان بن مغیره از ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است: * برای من هیچکس از مردم دوست‌داشتنی‌تر از عقبه بن عبدالغافر نبود که او را در مسلخ خود بینم، و چون فتنه درگرفت پیش او رفتیم، گفت من شما را نمی‌شناسم. گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از معلی بن زیاد قُردوسی، از مرة بن دباب ما را خبر داد که می‌گفته است از کنار عقبه بن عبدالغافر که به هنگام گریز مردم در خندق زخمی و آغشته به خاک و خون افتاده بود گذشتم، او مرا صدا کرد و دوبار گفت آی ابومعدل! به سوی او برگشتم، گفت دنیا و آخرت از دست رفت، و این موضوع در جنگ ابن اشعث بود.

گوید کسی دیگری غیر از سلیمان بن حرب می‌گفت عقبه بن عبدالغافر به سال هشتاد و سه در جنگ‌های ابن اشعث کشته شد.

ابومتوکل ناجی

نامش علی و نام پدرش داود است.

ابوصدیق ناجی

نامش بکر و نام پدرش عمرو است، گوید، درباره حدیث‌های او سخن می‌گفتند و آنها را ناشناخته می‌دانستند.

ابوهنیده عدوی

نامش براء و نام پدرش نوفل و محدثی شناخته‌شده و کم‌حدیث بوده است.

ابوایوب ازدی مُراغی

نامش یحیی و نام پدرش مالک و محدثی امین و مورد اعتماد بوده است.